

## فصل نهم

یک زن رزمندهٔ اریتره‌ای در سال ۱۹۹۴ به من می‌گفت: «زن رزمندهٔ میدان مبارزه، الگوی بودند برای بقیهٔ جامعه. ما بر این باور بودیم که هر کاری را که مردان می‌توانند انجام دهند، از پس آن برمی‌آییم و در درازمدت می‌توانیم تمام جامعه را تغییر دهیم.»<sup>۱</sup> اما چنین خوش‌بینی مغرطی فراگیر نبود. زن رزمندهٔ دیگری از اعضای جبههٔ آزادی بخش خلق اریتره (EPLF) به تلخی اظهار می‌کرد: «ما در واقع به محض بازگشت به جامعه [مدنی] درمی‌یابیم که به رهایی رسیده‌ایم اما آزاد نیستیم. در میدان مبارزه [مناقشه نظامی] ما هنوز به رهایی نرسیده بودیم اما آزاد بودیم.» پرسش‌های تحقیق من براساس همین دو دیدگاه بنا شده‌اند: آیا زنان رزمنده جبههٔ رهایی‌بخش اریتره، در حال تبدیل شدن به الگویی هستند برای زنان آزاد شده در یک جامعه به رهایی رسیده؟ یا این‌که صرفاً الگویی برای عصر رمانتیکی هستند که سپری شده است، یعنی استعاره و نمادهایی از مبارزه؟ ما مطمئناً به این باور می‌رسیم (و من باور دارم) که آنان در دوران مبارزه، الگو بودند و خود مبارزهٔ آنان نیز، الگویی برای جنبش‌های ترقی‌خواه جهان خواهد بود. درست همان طور که آفریقای جنوبی پس از دوران آپارتاید، در معرض توجه و بررسی دقیق جدی جهانی است، کسانی هم که به تاریخ معاصر اریتره آشنا هستند، به دقت تحولاتش را دنبال می‌کنند. جبههٔ آزادی‌بخش به خاطر

سیاست‌های روشنگرانه طبقاتی، جنسیتی، نژادی و قومی‌اش که در طول سالیان طولانی مبارزه نظامی و استراتژیک‌اش به آن دست یافته، دارای شهرت جهانی است.

من به ظرفیت‌ها و امکانات آزادی‌بخش سوسیالیسم و فمینیسم و ترکیب آنها و تناقض‌هایی که از این ترکیب حاصل می‌شود، علاقمندم. برای تبیین چنین امری، سنجش میزان مشارکت زنان در جنبش‌های اجتماعی، به طور خاص آموزنده خواهد بود. در این مقاله، به طور مختصر بر مشارکت زنان اریتره‌ای در مبارزه‌های بخش متمرکز شده‌ام، و به این دلیل به این کار روی آوردم که به نگرانی‌های اصلی‌ام درباره موانعی بپردازم که آنان در یک زندگی غیر نظامی با آن مواجه‌اند. توجه‌ام را به مشکلات زنان در دوران تأسیس دولت، تصویب قانون اساسی و تلاش همزمان دولت برای تداوم نظارت و در عین حال ایجاد دموکراسی در دوران صلح معطوف کرده‌ام. بنا نهادن یک دولت - ملت به ویژه در یک نظام تک حزبی، دشوار است. جبهه خلق برای دموکراسی و عدالت (که پیش از این نامش جبهه‌های بخش خلق اریتره بود) فعالیتش را از طریق ظهور نه‌گانه «ناسیونالیسم» که تقریباً و نه کاملاً با هویت‌های قومی مطابقت داشتند و حدوداً براساس خط‌کشی مذهبی تقسیم می‌شدند، آغاز کرده است. در اریتره تقریباً نیمی از مردم مسیحی و نیمی مسلمان هستند، و هم مرز با یک کشور اسلام‌گرای مبارز - یعنی سودان - قرار دارد و مسیحیان تیگرینیا زبان (در عمل و نه بر حق) بر آن تسلط دارند. این گروه‌ها در سال‌های اواخر جنگ با هم متحد شدند، اما به تدریج مشکلات سر برمی‌آورند. دولت در میان انبوه فعالیت‌های متنوع‌اش، مسئله تسلط تیگرینیا و مسیحیت را نیز فعالانه دنبال می‌کند، قانون اساسی اخیر این کشور (۱۹۹۶) می‌باید حمایت‌هایی را از اقلیت‌ها و گروه‌های تحت ستم فراهم کند. با این وجود، مشکلات انبوهند و بدگمانی‌ها در حال اوج گرفتن و این مسائل، زمینه بحث ما را تشکیل می‌دهند.

در تاریخ معاصر، نمونه‌های زیادی در تأیید این حقیقت وجود دارد که ایجاد روح صمیمیت و یگانگی و زمینه برای بسیج توده‌های هنگام یک مبارزه نظامی و قهرآمیز بسیار آسان‌تر است. در چارچوب‌های محدود، حتی برقراری دوستی‌هایی که به مساوات‌طلبی شبیه‌اند نیز تسهیل می‌شود. زندگی در سنگر، چه بسا که شبیه به دموکراسی است، اما آیا این واقعاً یک دموکراسی است و آیا می‌تواند برقرار بماند؟

در زمان تحقیق من، اریتره‌ای‌ها پس از سی سال مبارزه نظامی (۹۱-۱۹۶۱) برای استقلال از حاکمیت اتیوپی، در صلح و آرامش به سر می‌بردند.<sup>۲</sup> تحلیل کارآمدی جبهه آزادی بخش در حیات مدنی اریتره برای تحقیق حاضر از اهمیت برخوردار است. هدف من تجزیه و تحلیل وضعیت زنان رزمنده به عنوان شهروند یا نیمه شهروند بوده است.

روش اصلی پژوهش من جمع آوری داستان‌ها و شهادت‌های زنان جبهه آزادی بخشی است که در خط مقدم جبهه خدمت کرده‌اند. اما به دلیل تجربه‌ای که زنان رزمنده هنگام «بازگشت فرهنگی» از سرگذراندند، در پی داستان‌هایی نیز از زندگی شهروندی و از زندگی جنگی‌شان بوده‌ام. یکی از علائق کلی پژوهشی من، تعیین جایگاه فرهنگی زنان در جنبش‌های آزادی‌بخش برای خدمت به جنبش بوده است. به تدریج متوجه شدم که گاهی اوقات، مردان انقلابی، زنان را در یک فرهنگ «سنتی» باقی می‌گذارند و از آنان انتظار دارند که به عنوان نمادی از مقاومت، آن فرهنگ را حفظ کنند و یا خانواده را سرپا نگه دارند. تأثیر آن می‌تواند انجماد آن فرهنگ باشد. تأثیر دوم، برجسته و بزرگ کردن نقش زنان است؛ به عنوان مادر، یا به عنوان مادران رزمندگان آزادی‌بخش و گرم‌نگه‌دارندگان کانون خانواده. گاهی نیز به عنوان سرباز و جنگاور. فرآیند دیگر در ارتباط با جبهه آزادی‌بخش آن بود که از زنان انتظار داشتند که نماینده «اصالت اخلاقی» یا محور اخلاقی جبهه باشند. وضعیت اریتره، آمیزه‌آمیزه نامعمولی است از همه این چیزها ... برخلاف برخی مبارزات دوران پس از رهایی که در آن زنان ناچارند آشکارا با برخی اخلاق‌گرایی و یا تبعیض جنسی مردان در عرصه زندگی سیاسی و فردی‌شان مبارزه نمایند، زنان رزمنده اریتره، کما بیش به حال خود گذاشته شدند تا خود را با زندگی شهروندی و جریان اصلی جامعه تطبیق دهند. در نتیجه، جریان اصلی جامعه در حال تحمیل فشار زیادی از اخلاق‌گرایی اجتماعی و ارزش‌های سنتی بر زنان است، چیزی که زنان رزمنده انتظار مشاهده آن را در میدان مبارزه نداشتند.



انتقاد من به آن است که تنها کوچکی از آنچه از سوی جبهه آزادی‌بخش در طول مبارزه عنوان شد، به زندگی «خصوصی» زنان مربوط بود. در زندگی شهروندی، نسبت به مشکلات خاصی که زنان در زندگی خصوصی‌شان با آن مواجه‌اند، حتی توجه کمتری می‌شود. حاصل این کار که زنان را در تجربه یک زندگی سخت سنتی در حوزه فردی و شهروندی بسپاریم به معنی انکار بسیاری از دستاوردهایی است که زنان جبهه آزادی‌بخش در میدان مبارزه به دست آوردند.

برای من همیشه این سوال وجود داشته که آیا در بطن این جنبش‌ها و یا سازمان‌های رهایی بخش مشکلاتی ذاتی و درونی وجود داشته یا دارد که وظیفه شناسایی و حل مشکلات زنان را در پایان مبارزه نظامی دچار این همه مشکل می‌کند؟ شاید وظیفه ما آن باشد که پویایی این جنبش‌ها را در این چارچوب‌ها روشن سازیم (۱) در زمینه تناقض‌های درونی این سازمان‌ها (۲) از منظر ماهیت و طول مدت مناقشه نظامی و نقش زنان در آن عرصه (۳) با در نظر گرفتن نقش زنان در حوزه عملیات غیرنظامی در طی مناقشه، و (۴) با توجه به استراتژی‌های کوتاه و بلند مدت انقلابی به خصوص رابطه جنبش با فضا‌های سنتی یا فضا‌های فرهنگ محلی و بومی.

همانند بسیاری از فمینیست‌هایی که رویکردی مارکسیستی و تجدیدنظر طلبانه دارند (و در مورد من در چارچوب سوسیال - فمینیسم) نه تنها باید بذل توجه یک جنبش خاص نسبت به منافع جنسیتی (یا مربوط به زنان) را شناسایی کنم، بلکه دقیقاً بدانم این منافع چیست و چگونه تعریف شده‌اند. آیا منافع زنان، در تقابل با منافع مردان و یا منافع ملی جامعه نگریسته شده است؟ آیا زنان گرایش بیشتری به در نظر گرفتن موضوعاتی نظیر بهداشت، تغذیه، سلامت، رفاه کودک، امنیت خانواده و نظایر آن (که گاه به عنوان منافع عینی زنان یا منافع جنسیتی به آن استناد می‌شود) <sup>۲</sup> به عنوان «مسائل ملی» دارند، در حالی که مردان میان منافع «ملی» و «جنسیتی» تمایز قائلند؟ آیا آزاد سازی زنان فرآیندی است که خودشان براساس معیارهای خود آغاز کرده‌اند؟ آیا جنبش از سوی هیچ یک از نهادهای بومی و محلی زنان تغذیه می‌شده است؟ آیا نیازی به یک سازمان مستقل زنان وجود داشته و این که رابطه آن با سازمان «توده‌ای» و مختلط جنسیتی چگونه بوده است؟

هنگام اندیشیدن به نکته اخیر بود که من به طور خاص به روابط بین اتحادیه ملی زنان اریتره (NUEW یا HAMADE) <sup>۱</sup> و جبهه آزادی‌بخش - در طول مبارزه و نیز در زمان صلح - علاقمند شدم. جنبش‌های انقلابی سراسر جهان، زنان را به عنوان «شریک مبارزه» تلقی کرده‌اند و نقشی که زنان تشویق به انجام آن می‌شوند، تداوم و گسترش نقش‌های خانگی و «سنتی» آنان است. همین طور نقش سازمان‌های زنان نیز به مثابه گروه حامیان و یا جایگزین مردان در مراحل خاص بحرانی در نظر گرفته می‌شود. و یا این که مسائل زنان به گونه‌ای تعریف می‌شوند که کم اهمیت جلوه کنند

و مجرد از دیگر مسائل. این مسائل صرفاً به عنوان «مسائل زنان» تعریف و معنا می‌شوند که از مسائل «گسترده‌تر» متمایز و با مسائل مردان در تناقض‌اند. این گونه فرو کاستن و بی‌ارزش کردن مشارکت زنان می‌تواند تأثیر تضعیف و کُند کننده و تأخیری در رشد خود آگاهی سیاسی زنان و - همچنین مردان- داشته باشد و اغلب منتهی به آن می‌شود که با پایان گرفتن مبارزه یا بحران، مسائل زنان فراموش شود. در اینجا است که مورد اریتره برجسته می‌شود.

پرسش پژوهش حاضر این خواهد بود که آیا دولت ملهم از جبهه آزادی‌بخش می‌تواند در به کار بستن ایدئولوژی جنسیتی، نژادی و طبقاتی پرورش یافته در سنگرها، در قوانین مدنی موفق باشد یا خیر؟ زنان در میادین مبارزه نوعی روابط آزاد در ازدواج، روابط آزاد اجتماعی، آیین‌ها و آداب خالی از تکلف، ایده‌ای انقلابی درباره تولد کودک و پرورش آنان، تغییراتی در تقسیم کار جنسیتی و مالکیت و مشارکت قوی‌تر سیاسی را به وجود آوردند. اگر آنان بتوانند این دستاوردها را در جامعه نیز حفظ کنند، در آن صورت به نظر من و دیگران ما، شاهد الگوی نوینی از روابط انسانی هستیم که ما را به قرن بیست و یک رهنمون می‌کند.

با این وجود، من به عنوان یک فعال فمینیست چپ، گاهی اوقات ذهنم متوجه این نکته بود که چگونه با پایان یافتن جنگ، دستاوردهای زنان محو می‌شود، چرا و به چه شکل چنین امری اتفاق می‌افتد؟ آیا ما به همان تناقض‌هایی می‌نگریم که در بطن خود این سازمان‌ها وجود دارد؟ آیا پاسخ آن را در ماهیت مبارزه مسلحانه و نقش زنان در آن عرضه می‌توان یافت؟ آیا ما به روابط جنبش با ساختارهای مذهبی خویشاوندی و دیگر فضاهای فرهنگی مختلف توجه داریم؟ شاید ما می‌بایست به تحلیل نمادین و استعاره‌های انقلاب بنشینیم که به دستور کار زنان پرداخته یا خیر؟ آیا این نمادها پس از رهایی معنای دیگری خواهند داشت؟

جنبش‌رهایی بخش اریتره : جبهه آزادی‌بخش و اتحادیه ملی زنان اریتره

بسیاری از ناظران، مبارزات اریتره را مظهر و نمونه یک جنبش دموکراتیک و کارآمد دانسته‌اند. چرا ناظران نسبت به مبارزات اریتره در مقایسه با دیگر مبارزات اینقدر امیدوار بودند و دلایل تردید و ملاحظه ما چیست؟ در اینجا به طرح برخی از استدلال‌های اولیه خود می‌پردازم. ویژگی‌های مثبت: برای تحقق منظور این مقاله، چند ویژگی مثبت که جنبش اریتره را از بسیاری از جنبش‌های آزادی‌بخش دیگر متمایز می‌سازد و به عنوان یک گروه آن را به جنبشی الگوساز تفکیک کرده‌ام.

اول و مهم‌تر از همه این که اریتره‌ای‌ها از طولانی بودن مبارزه مسلحانه‌شان (یعنی ۳۰ سال) سود بردند. در واقع چنین دوره طولانی، زمان کافی در اختیارشان قرار داد تا نسبت به جامعه تصور

مجددی داشته باشند و نه تنها از اشتباهات گذشته درس بگیرند، بلکه آن را در جنبش کنونی‌شان بازنگری و اصلاح نمایند. خود بینش را نیز به عنوان یک نکته مثبت مستقلاً مورد بحث قرار می‌دهم.

از این گذشته طول و شدت مبارزه، ورود زنان را با توانایی‌های مختلف در عرصه مبارزه مسلحانه فراهم و حتی الزامی کرد. به این معنا که ورود به مبارزه به عنوان «ورود به جبهه» تلقی می‌شد که نه تنها نواحی جنگی را در بر می‌گرفت بلکه در عین حال نواحی آزاد شده‌ای را که ضرورتاً در مناطق جنگ نبود و در آن مردم به شیوه‌های دیگری به مبارزه کمک می‌کردند را نیز شامل می‌شد. شدت جنگ ضرورت ورود زنان به آموزش نظامی و کمک به مبارزه را می‌طلبید و در حقیقت، همه زنان رزمنده می‌بایست در همه حال برای جنگ در دسترس باشند. یکی از زنانی که با او مصاحبه کردم، یک هنرمند و مربی هنر بود که سه بار به جبهه فراخوانده شد، که یک بارش یک سال تمام طول کشید. برآورد جبهه آزادی‌بخش آن بود که حدود یک سوم از نیروهای رزمی و نیز ۴۰ درصد افراد حاضر در جبهه را زنان تشکیل می‌دهند. بیان این که زنان بیش از ۳۰ درصد نیروهای جنگی را تشکیل می‌دادند، به اندازه کافی روشن نیست و علت آن موقعیت متناقضی است که زنان در عرصه نظامی و مبارزه داشتند. در حقیقت زنان به طور جداگانه آموزش دیده بودند و سپس در نیروهای مسلح ادغام می‌شدند، که خود موجب طرح این سوال قدیمی و تنش تاریخی میان گزینش رفتار حمایتی از زنان و در برابر رفتار همسان را موجب می‌شود. ضمن این که زنان در تمامی جنبه‌های مبارزه شرکت می‌کردند. آنان فقط در ابتدای ورودشان به میدان مبارزه، مورد حمایت خاص قرار می‌گرفتند و یا این که در نقش‌های نظامی‌ای قرار داده می‌شدند که به نوعی تداوم کارخانگی‌شان تلقی می‌شد و یا نقشی که برای زنان طبیعی به نظر می‌رسید مانند تجسس، معلمی، پرستاری و یا مراقبت از کودکان.

به عبارت دیگر، برخلاف روایت بیشتر نظامیان، از زنان انتظار نمی‌رفت که در زمرة گروه «بی‌قاعده» باشند. همین امر موجب شد که زنان به طور کامل از منافع نظامی برخوردار شوند و پیش از مردان به خدمت سربازی‌شان خاتمه داده نشود، آن گونه که در سرگذشت اکثر نظامیان ملاحظه کرده‌ایم.

به علاوه، وقتی زنان وارد مبارزه مسلحانه شدند، تصویری که از آنان وجود داشت، آن طور که در قضیه «Rosie the Riveter» طی جنگ جهانی دوم و یا در مبارزات الجزایر دیدیم به عنوان نیروی جانشین نبود. حداقل، برخی از زنان تمام مدت و عملاً در همه جنبه‌های مبارزات نظامی شرکت داشتند. این سخن بدان معنا نیست که از زنان به طور غیرمعمول استفاده نمی‌شد. بسیاری از

نفرات مهم جنبش حتی در میدان نبرد هم نبودند. در میان اینان، غالباً زنان سالخورده‌ای بودند که کارشان راهنمایی افراد یا خبررسانی در مناطق شهری به خصوص اسمره بود. من مصاحبه‌ای با هاره‌گو که مالک یک هتل خارج از اسمره بود انجام دادم. او مرا با داستان‌هایی دربارهٔ مخفی کردن رزمندگان جبهه آزادی‌بخش، ذخیره کردن و اختفاء تفنگ‌هایشان، برگرداندن سربازان (سربازان رژیم اتیوپی)، رد کردن مسافران و نظایر آن، حساسی محظوظ کرد.

در ارتباط با آنچه گفته شد، تقریباً همه بر این باورند که جبههٔ آزادی‌بخش، زنان را از مرتبهٔ پدیدهٔ نمایشی و دیدن آنان صرفاً به عنوان پشتیبان جنبش فراتر برد. در میدان نبرد، نه تنها زنان ۴۰ درصد رزمندگان و ۳۰ درصد نیروهای جنگی را در دهه ۱۹۸۰ تشکیل می‌دادند، بلکه در عین حال ۸۰ درصد از کل دندان‌پزشکان، ۳۰ درصد از کارگران برق کار و حمل و نقل، ۴۳ درصد از پزشکان «پای برهنه» را تشکیل می‌دادند. در آنجا زنان در مقام فرمانده نظامی، آموزش‌گر سیاسی و نماینده در کنگره سازمانی<sup>۵</sup> حضور داشتند. مهم‌تر این که، وقتی بخش‌هایی از جنبش مسلحانه ناچار شدند به سمت انبارها و یا پناهگاه‌های مربوطه و کاملاً زیرزمینی حرکت کنند، زنان و مردان ناچار بودند که در آنجا به طور مشترک و بدون هیچ حریم خصوصی بسر برند. آنان همهٔ کارهای خانگی را به طور مشترک انجام می‌دادند و از صمیمیت و یکدلی موجود لذت می‌بردند. این خانه‌های اشتراکی یا کمون‌ها، تمرینی بود برای کمون‌های اجتماعی در حیات مدنی.



در واقع این شیوه تقسیم کار، برای اشاعه ایده‌های سوسیالیستی و برابری طلبانه جبهه آزادیبخش به عنوان نمونه‌ای پیشرو از آموزش سیاسی و اجتماعی «در جبهه» معرفی شده بود. پیش از هر چیز، شماری از کودکان و نوجوانانی که چه به تنهایی و چه همراه با والدین‌شان وارد جبهه می‌شدند، جوان‌تر از آن بودند که در پست‌های نظامی گمارده شوند. با وجودی که هر کس از یک سن معینی می‌بایست یک دوره ۶ ماهه آموزش سیاسی - نظامی را طی کند، تداوم آموزش مبارزین و فرزندان‌شان از عمده‌ترین اهداف جبهه آزادیبخش بود. برای دستیابی به این منظور در تمامی مناطق آزاد شده، مدارس انقلابی تشکیل شد. این مدارس، ترکیبی از آموزش دانشگاهی و آموزش اجتماعی - سیاسی بود. آنان همچنین به مردم مناطق آزاد شده هم خدمات ارایه می‌کردند، مردمی که به هر حال جبهه آزادیبخش سربازگیری جدید را از میان آنان انجام می‌داد. برخی از کسانی که با آنها مصاحبه کردم اغلب معلم جبهه بودند و از تجارب این دوره سخن می‌گفتند که چگونه معلمان این دوره‌ها کودکان را وادار می‌کردند که به مدرسه بروند و فعالانه در میان جمعیت محلی تبلیغ می‌کردند تا آنان را به فرستادن کودکان‌شان برای مدرسه متقاعد سازند. با این وجود آموزش و پرورش فقط مختص کودکان نبود، در کشوری که در آن نرخ باسوادی و آگاهی نسبت به سیاست‌های ملی و بین‌المللی بسیار پایین بود، آموزش بزرگسالان به صورت یک اولویت درآمده بود و هنوز نیز هست. در میان این بزرگسالان، زنان مخاطب خاص آموزش به شمار می‌آمدند.

علاوه بر مدارس انقلابی که برای کسانی طراحی شده بود که سن‌شان اجازه خدمت در پست‌های نظامی را نمی‌داد، آموزش خاص بزرگسالان هم تدارک دیده شد. هر یک از واحدهای کوچک نظامی (معادل یک دسته) دارای فرمانده نظامی و نیز دارای کمیسر سیاسی بود، یعنی کسی که مسئول تعیین پرسش‌های اساسی برای گروه بود تا راجع به آن صحبت کنند. در میان این کمیسرها عده‌ای زن بودند، اما نه چندان زیاد. در آغاز جنگ فرماندهان نظامی زن زیادی وجود نداشتند، اما در اواخر جنگ این تعداد رو به فزونی بود.<sup>۶</sup>

سطح دیگری از آموزش، به طور پنهانی در مناطق اشغالی انجام می‌شد. مثلاً اتحادیه ملی زنان اریتره، در اوایل مبارزه و جنگ در به خدمت گرفتن نیروها و آموزش سیاسی زنان درباره مبارزه و گردهمایی آنها در هسته‌های کوچک در سراسر کشور بسیار فعال بود. یکی از رزمندگان جبهه آزادیبخش، نحوه همکاری‌اش با اتحادیه زنان و چگونگی اجبار دختر بچه‌های مناطق روستایی برای تحصیل را این‌گونه شرح می‌دهد: «زمانی که ما در میدان به عنوان معلم (غالباً در مناطق روستایی) کار می‌کردیم عمدتاً از طریق اتحادیه ملی زنان اریتره به یکدیگر کمک می‌کردیم. در آن زمان با مردم مناطق روستایی کشمکش زیادی داشتیم. مردانی که خود را مسئول خانواده می‌دانستند، تمایل



نداشتند دختران و زنان‌شان را به یک نشست یا سمینار بفرستند. اما آنان ما را به چشم معلم می‌دیدند [و نه یک فرد سیاسی]؛ حداقل هیچ ارتباط سیاسی در ما نمی‌دیدند. اما وقتی آموزش می‌دادیم، سعی داشتیم آموزش حقوق زنان، مطالعات اجتماعی، و علوم را نیز منظور داریم (من غالباً بهداشت تدریس می‌کردم) و با آنها در مورد کشورشان و دربارهٔ محیط زیست‌شان و آیین‌ها و سنت‌های توسعه یافته و توسعه نیافته سخن می‌گفتیم. بین ما و کسانی که دارای ایده‌های تکامل نیافته بودند، همیشه یک مناقشهٔ سیاسی وجود داشت. از این رو، ما زنان جوان و کودکان (۷ تا ۱۵ ساله) را به اجبار به مدارس انقلابی می‌بردیم. ما همه عقایدمان را به آنان منتقل می‌کردیم. آنان حرف‌هایمان را باور می‌کردند و بدین ترتیب بر خانواده‌های‌شان تأثیرگذار بودند. ما همچنین خانه به خانه می‌رفتیم و خودمان را به والدین‌شان معرفی می‌کردیم. و نیز وقتی هم که مادران‌شان را ملاقات می‌کردیم، دربارهٔ حقوق و آینده‌شان با آنان حرف می‌زدیم. این گونه ما عقایدمان را به سایر بخش‌های جامعه تسری می‌دادیم. ما ناچار بودیم در دو جبهه بجنگیم؛ با دشمن و با فرهنگ سنتی. ما این شیوه را تا موفقیت‌مان ادامه خواهیم داد.»

همان طور که آموزش در جبهه و در بطن اریتره اشغالی و بقیه خاک اتیوپی مهم بود، آموزش بین‌المللی هم اهمیت داشت. جبهه آزادی‌بخش در زمینه تعامل عقیده و تفکر از گفتار سوسیالیستی و فمینیستی بین‌المللی در سراسر دهه ۱۹۷۰ و تا زمان «عقب نشینی استراتژیک» تحت پیمان «درگ» بسیار فعال بود. این عقاید در شکل‌دهی ایدئولوژی و استراتژی جبههٔ آزادی‌بخش و برانگیختن برخی حمایت‌های جهانی بسیار مهم بودند، تا این که در دهه ۱۹۸۰، رژیم اتیوپی که از سوی شوروی مسلح شده بود، از نظر نظامی قوی‌تر و خشن‌تر بود، جبههٔ آزادی‌بخش همه را به یک عقب‌نشینی استراتژیک دعوت کرد. این عقب‌نشینی مستلزم آن بود که مبارزه به طور کامل زیرزمینی شود و فعالیت‌ها در خفا صورت گیرد. نتیجه این روند آن شد که جنبش بیش از پیش درونگرا شود و از عرصهٔ جهانی و بین‌الملل دور بیافتد.

حوزهٔ مهم دیگر آموزش سیاسی و فرهنگی که مردان و زنان مورد مصاحبه به طور مکرر بر آن تأکید می‌کردند، در همان اثنا که جبههٔ آزادی‌بخش سعی می‌کرد یک فرهنگ ملی را شکل دهد، استفاده از نمایش‌های فرهنگی برای آموزش مردم دربارهٔ فرهنگ‌های متنوع بود. تشکیل گروه نمایش و بازیگران فرهنگی و انتشار سیاست از طریق تبلیغات سیاسی، یک ابزار سازماندهی مؤثر بود.

در عین حال نمی‌توان اهمیت دارا بودن یک بینش را نادیده گرفت. امتیازی که جبههٔ آزادی‌بخش برای خود بوجود آورد، زمان و فضای لازمی بود که برای بازبینی جامعه در اختیار

داشت تا آمادگی جبهه آزادی‌بخش تا به یک دولت تبدیل شود و ایدئولوژی‌اش راهنمای اصول دولت باشد. این به معنای یک «اداره آزمایشی» بود که ساز و کار دولت در میدان مبارزه را به طور مجازی در معرض آزمون می‌گذاشت. اهم دغدغه‌هایی که به طور مستقیم برای زنان دارای اهمیت بود، از این قرار بودند:

۱- در قوانین مربوط به جایگاه فردی که مورد دقت و بازبینی قرار می‌گرفتند، زنان از حق برابر در پیوند ازدواج و حق طلاق برخوردار باشند و همچنین در زمینه حضانت از کودک.  
۲- اولین چیزی که در جبهه مورد آزمایش قرار گرفت «برنامه باز توزیع زمین تدوین شده به وسیله جبهه آزادی‌بخش در سال ۱۹۸۲» بود که نه تنها نظام زمین‌داری را برای دهقانان دگرگون کرد، بلکه در عین حال به زنان این امکان را داد تا صاحب زمین شوند. این دوره آزمایشی و میراث باقیمانده از آن، شاید مؤثرترین اقدام آزاد سازی اقتصادی به وسیله جبهه آزادی‌بخش باشد. این اقدام پس از رسیدن به استقلال، از طریق حزب و در حوزه مدنی بسیار توسعه یافته‌تر شد. در جامعه‌ای که در آن زنان نمی‌توانستند صاحب زمین شوند، این اقدام بسیار قابل توجه و انقلابی تلقی می‌شد. این قانون تصریح می‌کند: «حق زنان برای مالکیت بر زمین به طور کامل به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت قرار می‌گیرد.» در مقاله‌ای که در سال ۱۹۹۴ در نشریه کریستین ساینس مانیفور چاپ شد، به تبیین قانون جانشینی می‌پردازد که به زنان (چه متأهل و چه مجرد) حق برابر با مردان برای مالکیت بر زمین مسکونی و زراعی (همه زمین‌هایی که توسط دولت تصاحب شده) را می‌دهد. با این حال آسکالو منکاریوس، رئیس اتحادیه ملی زنان اریتره، به این عقیده است که: «مبارزه مشابهی برای رشد و ارتقاء حقوق برابر در محیط کار و یا دفاع از دستاوردهای به سختی حاصل شده توسط زنان جنگنده ما وجود ندارد، زنانی که برای‌شان به شدت دشوار است که امروز به خانه‌های‌شان در روستا بازگردند؛ جایی که آنان را به دلیل جسارت و اعتماد به نفس‌شان شایسته ازدواج نمی‌دانند.»<sup>۷</sup>

۳- یکی دیگر از حوزه‌های برجسته برای زنان در برنامه ملی دموکراتیک جبهه آزادی‌بخش قسمت ویژه «حقوق زنان» بود. از جمله احکام این برنامه عبارتند از: الف- ایجاد اتحادیه ملی زنان، ب- آزادی زنان از محدودیت‌ها و تقیدهای خانگی، ج- گسترش قوانین عادلانه ازدواج و خانواده - برابری با مردان در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ه- دستمزدهای برابر برای کار برابر و ماترک والدین و- فراهم‌سازی مراقبت از کودکان و کودکان‌ها، ح- تقید به حمایت از زنان کارگر در مقابل کارهای سخت، ط- رشد نقش رهبری و هدایت برای زنان، ی- امحاء روسپی‌گری و خودفروشی.<sup>۸</sup>

۴- از میان چشمگیرترین قوانین و اسناد و اقدامات آزادی بخش برای زنان و از مؤثرترین آنها، قوانین ازدواج مصوب جبهه آزادی بخش و دوره های متعدد آموزشی آن در این زمینه بود که هم برای مردان و هم برای زنان در جبهه تشکیل می شد. در مبارزه های که بدین حد طول کشید و در آن محل استقرار و جمعیت های جدیدی شکل گرفته بود، دور از انتظار نبود که مردم بخواهند ازدواج کنند و کودک پرورش دهند. سرانجام، جبهه آزادی بخش ناچار شد برنامه های را برای چنین پیوندهایی تدارک ببیند که نه تنها با زندگی نظامی سازگار باشد، بلکه به مثابه چشم اندازی برای جامعه جدید پس از نبرد نیز به نظر آید. دوران طولانی مبارزه و تحت اقتدار یک قدرت واحد به عنوان فرصتی برای تدوین قوانین پیشرفته ازدواج در نظر گرفته شد.

۵- همچون بسیاری از جنبش های رهایی بخش، جبهه آزادی بخش نسبت به مسائل جنسی باز و متساهل نیست. مصاحبه شوندگان و دیگران با خجالت نسبت به پرسش های من راجع به روابط جنسی در میدان مبارزه پاسخ می دادند، آنان از پاسخ به سؤالات من درباره این شایعه که در ابتدای مبارزه مسلحانه، عده ای از افراد به دلیل نقض هنجارهای جنسی منع شده از سوی جبهه آزادی بخش اعدام شدند، طفره می رفتند. با این وجود، به نظر می رسد که در این اطلاعات اغراق شده است. همان طور که رهبر اتحادیه ملی زنان اریتره در طی مبارزه ادعا کرد، مجازات ها سخت تر بودند.



با این وجود، پس از سال ۱۹۷۸، زنان در گروه‌های بزرگ‌تری وارد عرصه مبارزه و از این طریق موجب ارزیابی مجدد قواعد جنسیتی - اجتماعی شدند. یک مرد رزمنده به نام کیفلون کیدون اظهار داشت که طولی نکشید تا جبهه آزادی‌بخش به این نتیجه رسید که با در نظر گرفتن این‌که طبیعت انسان، طبیعتی انسانی است، چنین سخت‌گیری‌هایی عملی نخواهد شد. شاید به همین دلیل بود که تصمیماتی را اتخاذ کردند که براساس آن اگر مرد یا زنی درصدد داشتن رابطه بودند، این زوج می‌بایست جبهه آزادی‌بخش را مطلع می‌کردند و از بابت آن درخواستی ارائه می‌دادند. در اصل آنان مجبور بودند که داشتن این رابطه را مجاز بشمارند تا این رابطه به رسمیت شناخته می‌شد. جالب اینجا بود که زوج پس از اعلام رابطه غالباً در واحدهای متفاوت و دور از هم مستقر می‌شدند.

در عین ابراز این انتقاد نسبت به سیاست‌های جنسیتی و قوانین زوجیت یا پیوند فردی که از سوی جبهه آزادی‌بخش اعمال می‌شد، باید یادآور سمیناری نیز بشوم که در سال ۱۹۸۰ از طرف جبهه آزادی‌بخش درباره ازدواج برگزار شد و به نوعی استناد و اشاره به «اروس بالدار»<sup>۱</sup> الکساندرا کولاتای بود. مطمئناً با مطالعه محتوای این سمینار، نمی‌توان گفت که جبهه آزادی‌بخش در مبارزه با مسائل جنسی و روابط عاشقانه شکست خورده است. محتوای سمینار حتی اگر به هیچ وجه هم اجرا نشد، جبهه آزادی‌بخش را در ردیف پیشتازان برنامه‌های مترقی فردی در دوران کنونی قرار می‌دهد. با هر رزمنده‌ای که در این مورد پرس و جو کردم، اظهار می‌کرد که یا خود در این سمینار شرکت کرده بود یا در این باره شنیده و یا خوانده بود. این افراد، علاقمند به طرح این نوع مسائل بودند. چرا که آن بخش قابل احترام از ایدئولوژی جبهه آزادی‌بخش بود که به خودی خود یک پیروزی محسوب می‌شد. حتی برخی از پیوندشان به عنوان روابط «باز» و «آزاد» سخن می‌گفتند.

اهمیت وجود یک سازمان ملی زنان کارآمد را نمی‌بایست نادیده گرفت. تردیدی در این باره وجود ندارد که اتحادیه ملی زنان اریتره نقش مهمی در قرار دادن مسئله آزادی زنان در اولویت اول مبارزه داشت. در تمامی طول مبارزه، اتحادیه ملی زنان اریتره، تحت پوشش جبهه آزادی‌بخش بود و به عبارتی مانند یکی از شاخه‌های آن فعالیت می‌کرد. اما این که تا چه حدی از استقلال برخوردار بود قابل بحث است. زنان از طریق اتحادیه ملی زنان اریتره دارای نمایندگی قوی و قابل توجهی در جبهه بودند و از طریق کمیته اجرایی اتحادیه ملی زنان اریتره در کنگره‌های سازمانی شرکت می‌کردند. برای جبران تبعیض‌های جنسیتی و یا به گفته جبهه آزادی‌بخش «تبعیض مثبت برای زنان» ۸۰ درصد کرسی‌های کنگره به طور کلی برای رقابت گذاشته شد تا زنان شایسته به آن راه پیدا کنند، به علاوه این که ۲۰ درصد آن به طور خاص برای زنان اختصاص داد.

بنابراین، اتحادیه ملی زنان اریتره از همان بدو شروع به کار در سال ۱۹۷۹، بخش مهمی از جبهه آزادی‌بخش به حساب می‌آمد. در حقیقت، یک بخش محوری در برنامه جبهه آزادی‌بخش، نهادینه کردن نقش زنان در جنبش رهایی‌بخش و فراخوان به ایجاد یک اتحادیه ملی زنان بود.

اما یک اتفاق برجسته و قابل ذکر در سال ۱۹۹۳ رخ داد؛ اتحادیه ملی زنان اریتره که ادعا می‌کرد بیش از ۱۰۰ هزار عضو دارد، استقلالش را از جبهه آزادی‌بخش اعلام و رسماً خود را یک سازمان غیر دولتی (NGO) اعلام کرد. این اتحادیه طی دوران مبارزات ملی، برای عضوگیری جنبش، ارتقای آگاهی در نواحی روستاهای آزاد شده، و در تبلیغات ملی و بین‌المللی به جنبش کمک کرد. اکنون علاوه بر عضوگیری، برنامه اتحادیه ملی زنان اریتره موارد ذیل را نیز شامل می‌شود: مبارزه و حمایت از اجرای حقوق ارضی برای زنان، مبادرت به مبارزه با بی‌سوادی، شکل‌دهی به تعاونی‌ها، نمایندگی زنان در تدوین قانون اساسی جدید که شامل ایفای نقش برای قانون جدید ازدواج و خانواده بود، رهبری مبارزه برای پایان دادن به ختنه زنان، رسیدن به حق مرخصی برای مراقبت از کودک برای والدین، آموزش زنان برای ایفای نقش رهبری، مبارزه برای از ریشه کن کردن چند همسری و روسپی‌گری، اعلام قوانین کار مربوط به زنان و بالاخره فعالیت در زمینه مسائل مختلف بهداشتی نیز از جمله فعالیت‌های اتحادیه به شمار می‌رفت.

با توجه به استقلال یافتن اتحادیه زنان از جبهه آزادی‌بخش، برخی تفاوت‌های کلی در دیدگاه مربوط به میزان «سست بودن وابستگی» به چشم می‌خورد. در حالی که افرادی که با آنان مصاحبه کردم تأکید داشتند که اتحادیه هنوز تحت نظارت دقیق جبهه آزادی‌بخش قرار دارد و بیشتر اعضای آن هنوز عضو جبهه آزادی‌بخش هستند. یکی از مخالفان جبهه آزادی‌بخش اصرار داشت که اتحادیه ملی زنان اریتره هیچ استقلالی از خود ندارد. با این حال، اگر استخدام و عضویت زنان در عرصه سیاسی عمومی را به عنوان یکی از شاخص‌های عمده آزادی به حساب آوریم - همان طور که اتحادیه زنان این را هدف خود قرار داده است - شاید لازم باشد که به آمارهای مربوط به انتخابات اخیر برای مجالس محلی نظری بیندازیم. مثلاً، در انتخابات گاش بارکا برای انتخاب مجلس ۷۴ عضوی، برای سه مجلس شورای محلی (زویاس یا نواحی گاش بارکا، آنسبا و دیوب)، ۶۷ زن در مقابل ۲۹۹ مرد وارد میدان رقابت شدند؛ ۵ زن در رقابت «آزاد» با مردان انتخاب شدند، در حالی که بقیه زنان برای «کرسی‌های خاص» که برای آنان در نظر گرفته شده بود، رقابت کردند. اگر بخواهیم آمارها را ریزتر کنیم، برای آنسبا که ۲۸۸ کاندیدا برای انتخابات وارد رقابت شدند، ۱۹ زن از ۶۷ زن انتخاب شدند. در دیوب، ۷۹ نفر انتخاب شدند که از میان آن ۲۳ نفر زن بودند. در انتخابات کلی، ۳۱۸ تن رقابت کردند که از میان آنان فقط چهار نفر زن بودند. سی درصد کرسی‌ها

برای زنان در نظر گرفته شده بود، و ۱۱۰ زن برای آن رقابت کردند.<sup>۱</sup> با مشاهده نتایج انتخابات عوامل متعددی خود را آشکار می‌سازد: زنان در انتخابات سطوح محلی کلاً موفق‌ترند و در سطح انتخابات عمومی موفقیت کمتری بدست می‌آورند. به نظر می‌رسد که زنان میل به آن دارند که حتی در یک انتخابات آزاد با مردان رقابت کنند و حتی برخی موفقیت‌ها را هم به دست آورند. اما این شکاف هنوز هم جدی است. از آنجایی که انتخابات آزاد پدیده‌نوینی است، هنوز خیلی زود است که بپرسیم آیا زنانی که کرسی‌ها را به دست آوردند، قادر خواهند بود این موفقیت‌ها را به یک قدرت واقعی تبدیل سازند یا خیر.

### برخی مشکلات

برای زنان و مردان رزمنده ادغام شدن در حیات مدنی جامعه‌ای که حمایت صمیمانه‌اش را نسبت به جنبش تحت رهبری جبهه آزادی‌بخش به عمل می‌آورد، چه معنایی دارد؟ به دلیل پیچیدگی‌های آن جامعه، و صداها و چنگ‌ها (نسبت به عوامل جنسیتی، طبقاتی، مذهبی، فرهنگی، زبانی و منطقه‌ای) پاسخ به این بستگی دارد که چه کسی در مقام سخنگو قرار می‌گیرد. هر چند جبهه آزادی‌بخش در اعمال یک قانون جدید، در دوران جنگ موفق بود، اما اعمال آن قانون در یک جامعه شدیداً نامتجانس در دوران صلح موضوع دیگری است. در حال حاضر صحبت از امکان اجرای بسیار پیچیده مقررات جبهه آزادی‌بخش برای یک جامعه گسترده‌تر می‌باشد و پاسخ‌ها متفاوت بوده است.

**قانون اساسی:** اگر وجود اشاره‌ای خاص به زنان (و نه تنها جنسیت) در قانون اساسی یک شاخص برابری جنسیتی باشد، در آن صورت ممکن است ساختار و نحوه بیان سند نوین اریتره را برهم بزنیم. قانون اساسی جدید که در اواسط سال ۱۹۹۶ برای عموم منتشر شد، اما پس از یک پروسه عمومی و نیمه عمومی طولانی مدت که طی آن فرصت برای اختصاص یک فصل جداگانه برای زنان و تجربه یک سیستم چند حزبی فراهم شد.

بر اساس تجربه خود ما در ایالات متحده برای تضمین حمایت‌های جداگانه و خاص از زنان (و دیگر گروه‌هایی که در طول تاریخ حاشیه‌ای و فاقد نمایندگی مانده‌اند) در قانون اساسی‌مان (یعنی شکست اصلحیه برابری حقوق)، من نسبت به امکانی که مردم اریتره برای استفاده از این فرصت برای لحاظ کردن بیانیۀ حمایت از زنان در پیش‌نویس سند راهنمای دموکراسی توجه خاصی داشتم. با این پرسش اساسی در ذهن و با توجه به این که دیگر پیش‌نویس‌ها فصل جداگانه‌ای به زنان اختصاص نداده بود، با سه تن از زنان قدرتمندی که خود در تدوین قانون اساسی نقش داشتند و مسئول آموزش عمومی بودند، مصاحبه کردم. آنان اظهار کردند که نیاز چندانی به گنجاندن بخش

جداگانه برای زنان وجود نداشت چرا که زنان اریتره می‌دانند که جبهه آزادی‌بخش خواسته‌های آنان را تأمین کرده و مردم به حکومت آنان اعتماد دارند و می‌دانند که دولت‌شان «نگاه جنسیتی» ندارد.<sup>۱۱</sup>

**استراتژی‌های نظامی و غیرنظامی برای سازماندهی:** همه چیز به این بستگی دارد که آیا استراتژی‌های سازماندهی بسیار موفق جبهه آزادی‌بخش در «میدان مبارزه»، قادر باشد در سطح جامعه مدنی جواب دهد یا خیر؟ من از زنان رزمنده درباره مشکلات‌شان در جامعه مدنی طی دو تا چهار سال پس از آزادسازی پرسیدم و بعد درباره استراتژی‌های سازماندهی که اکنون از آن استفاده می‌کنند، یکی از زنان رزمنده اینگونه شکایت داشت که آنها (خانواده ما) در ابتدا از این که ما زنده برمی‌گشتیم خوشحال بودند. اما پس از یک سال موضوع تغییر کرد، یعنی این که عقاید ما نسبت به سایر بخش‌های جامعه تفاوت دارد. زنان در این جامعه باید در خانه بمانند و از کودکان مراقبت کنند، نه این که بیرون بروند، با مردان حرف بزنند. نمی‌توانیم این عقاید سنتی والدین‌مان را بپذیریم، اما تغییر آن دشوار است. این وضعیت برای ما بسیار مشکل است چرا که ما در جبهه و در میدان مبارزه، به برابری حقوق عادت کرده بودیم.



رزمنده دیگری که با فصاحت درباره کارایی‌شان در جبهه به عنوان سازمان‌دهنده معلم حرف می‌زند، به نظر نومید می‌رسید: در ظاهر، آنها [جامعه مدنی] ایده‌های [ترقی‌خواهانه] را پذیرفته‌اند، اما در اصل آنان برابری حقوق زنان را نمی‌پذیرند. برای تغییر و تحول پدر و مادر و جامعه، ما ناچاریم تفکرشان را تغییر دهیم. در مورد تفاوت‌های عمده ما، مناقشه‌های سختی جریان دارد. وقتی ما تلاش می‌کنیم چیزی را توضیح دهیم آنان به آسانی نمی‌پذیرند. وقتی آنان می‌بینند که در عمل این ما بودیم که با دشمن جنگیدیم، می‌توانند این را بپذیرند. اما آنان در عین حال اصرار می‌ورزند که ما باید ازدواج کنیم و بچه‌دار شویم، و در خانه بمانیم و از کودکانمان مراقبت کنیم. و سرانجام مانند اغلب زنانی که من با آنان مصاحبه کردم، عباراتش را امیدوارانه پایان می‌دهد: «... اگر ما بیشتر مبارزه کنیم، موفق خواهیم شد ... زنان می‌بایست بیشتر تحصیل کنند تا همانند ما یا این‌که بیشتر شبیه ما بشوند»

### دوره آموزش ملی

آیا برنامه آموزش ملی، به عنوان یک عامل فعال برای تغییر مورد استفاده بوده است؟ این پرسش مرا به تردید دیگری رهنمون می‌کند که ابتدا در مصاحبه با زنان رزمنده‌ای که به عنوان آموزش‌یار تحت تعلیم بودند، در ذهنم به وجود آمد. آیا رزمندگان منفرص از خدمت، تکیه بیش از حد به آموزش داشتند بدون آن که به طور کامل ماهیت و محتوای آن آموزش را بسنجند؟ من به تحلیل محتوای جنسیتی برنامه درسی ملی در حال تدوین پرداختم. اگر چه تصویر جنسیتی در مدارس ابتدایی، بیانگر نوعی نساوی طلبی جنسیتی است، این تصاویر مثبت از زنان و دختران باید از طریق آموزش‌های همگانی بیشتر برای رفع حاشیه‌ای بودن دختران و زنان تقویت و تکمیل شود. این موضوع از خلال مصاحبه با مقامات وزارت آموزش و پرورش و نیز مرور دقیق اسناد دیگر برای من کاملاً روشن شده است که آموزش‌رهای بخش چالشگر و سازش‌ناپذیر ملهم از مارکسیسم و فریبر که در مدارس انقلابی مورد استفاده قرار گرفت<sup>۱۲</sup>، در جریان تحول در برنامه‌های درسی، کم‌رنگ شده و یا کنار گذاشته شده است. موضوعی که زنان و دیگر طبقات سرکوب شده از تبعات آن رنج خواهند بُرد.

رویکرد ایده‌آلیستی نسبت به آموزش به عنوان چاره همه مشکلات، بدون یک ارزیابی انتقادی نسبت به محتوای آموزش و بدون توجه به این که این برنامه آموزشی چگونه می‌تواند یک ابزار فعال برای تغییر باشد، نتیجه این روند است. اما نکته وخیم‌تر، رویکرد به صفت «تحصیل کرده» است که من از لابلاهای مصاحبه‌هایم با برخی از زنان رزمنده برداشت کردم. در میان گروه تیگرینیا زبان مسیحی که به طور رسمی‌تر آموزش دیده بودند، نوعی گرایش به سمت نخبه‌گرایی [و



عقب‌مانده خواندن دیگران]. همراه با نوعی آمادگی برای تداوم تبعیض علیه مسلمانان- یعنی نیمی از جمعیت وجود داشت. به خودی خود این فرض و تصور وجود داشت که یک فرهنگ «سنتی» عقب‌مانده است. به ندرت یک تفکر انتقادی نسبت به این که یک فرهنگ را سنتی بخوانیم، وجود داشت. این گرایش نیز وجود داشت که تمامی سنت‌های «نامطلوب» به مناطق روستایی، سرزمین‌های پست و به مسلمانان نسبت داده شود و این فرض وجود داشت که مردم تحصیل کرده اغلب مرفقی‌تر و فراتر از دیگر گروه‌های سرکوب شده منجمله زنان هستند.

من به آنان چنین گفتم که اگر آموزش دوی هر دردی است، در آن صورت اریتره دچار مشکل است چرا که مسائل مربوط به رفاه اجتماعی نظیر آموزش و پرورش از سوی دولت به نفع توسعه اقتصادی، نادیده گرفته شده است. افراد مطلع و آشنای من در این زمینه اغلب همان مردان و زنانی بودند که امید زیادی به آموزش بسته بودند.

در ارتباط با همین رویکرد نخبه‌گرایانه نسبت به مسلمانان سرزمین‌های پست و «فرهنگ سنتی» است که این تصور شکل گرفت که رزمندگان جبهه آزادی‌بخش تا حدودی بیرون و فراتر از فرهنگ جاری قرار دارند. تصور این که چگونه این برخورد طی سی سال زندگی در سنگرها و پناهگاه‌ها و مناطق دور افتاده و متروکه شکل گرفته است، دشوار نیست. اما تأثیر این انزوا بیشتر روانشناختی یا روحی بوده تا فیزیکی و جسمی. چرا که به هر حال همیشه تماس‌های زیادی با مناطق تحت تصرف و افراد جنبش وجود داشت. جبهه آزادی‌بخش موفق به رشد و میزان بالایی از اقتدار سیاسی و فرهنگی بود که نتیجه‌اش شکل‌گیری ذهنیت «ما» و «آنها» بود. زنان رزمنده به طور مکرر از عباراتی مثل «ما مجبوریم به آنها آموزش بدهیم»، استفاده می‌کردند. به رغم همه تلاش‌هایی که برای از هم گسستن تبعیضات طبقاتی، قومی، نژادی، مذهبی انجام شده بود، دو گانه‌نگری بین «پیش‌تاز روشنفکر» و «غیرروشنفکر» واضح و روشن بود. شاید اقدام برای خدمات اجباری ملی در زمان صلح که به واسطه آن جوانان ناچار بودند در مناطق روستایی کار کنند، در از بین بردن این نخبه‌گرایی تا حدی مؤثر باشد.

در زمینه آموزش و جامعه‌پذیری می‌توان به فهرست جالب توجه مطالب در زمینه دروس کودکان اشاره داشت و تأکیدی که بر آزادی و چالش با اقتدار در آن به چشم می‌خورد. کودکان افراد رزمنده که در جبهه به دنیا آمده و همانجا درس خوانده بودند، اکنون اغلب در مرحله گذار به زندگی غیر نظامی، تحصیل‌نکرده محسوب می‌شوند. رزمندگان به من می‌گفتند که فرزندان‌شان در جبهه اغلب «آزاد» بودند و اکنون پس از آزادی اسمره، آنان نگران تغییر رفتاری به خصوص دختران هستند که حالا گرایش‌شان به تسلیم و پیروی از پسران است. آیا این دوره آموزشی نوین

قادر خواهد بود این افول تربیتی در دوران آزادی را جبران کند؟ یک برنامه آموزشی ملی و یک قانون اساسی‌ای که تبعیض مثبت و جبرانی نسبت به زنان نداشته باشد، تأثیرگذار نخواهد بود.

مشکل بالقوه دیگر، ناشی از استراتژی برخورد با ساختارهای مذهبی - خویشاوندی سنتی است. کم‌تر سازمان آزادی بخشی به آن میزان سکولار شده است که بخواهد از طریق یک تهاجم اداری و یا قانونگذاری انقلابی، عمق بافت اجتماعی‌ای را که جامعه بر آن بنا شده از بین ببرد. مشاهده برخورد دولت اریتره با جامعه‌ای که نیمی از آن مسلمان و نیمی مسیحی هستند، با ابعادی از موازین شریعت و شعائر اسلامی مانند چند همسری و یا با بسیاری از سنن شدیداً سرکوبگرانه مسیحی که در تضاد آشکار با ایدئولوژی جبهه آزادی‌بخش دارند، بسیار عبرت‌آموز خواهد بود. آیا برای دولت اریتره میسر خواهد بود که جنبه‌های مذهبی را تبدیل به تاکتیک‌های انقلابی کند، به این معنا که مذهب را در خدمت برخی از اهداف رهایی‌بخش حداقل در دوران گذار قرار دهد؟ مثلاً در زمینه ایدئولوژی و رفتار مسیحی، به شخصه هرگز بحثی را در این باره نشنیدم که از برخی احکام مسیحیت برای ایجاد یک نوع «علم الهی آزادی بخش» استفاده شود. زمانی که در محافل مسیحی تیگرینیا زبان، از اسلام صحبت می‌شود، اغلب به یک «جهاد مذهبی» با هاله‌ای از نگرانی و ترس اشاره می‌کنند. این اظهارنظرهای منفی، به ندرت با تحلیل درباره اعمال و برخوردهای مثبت و عدالت‌خواهانه اسلامی تعدیل و تدقیق می‌شود. در واقع من اصلاً بحثی را که درباره به وجود آمدن «فمینیسم اسلامی» و یا «مارکسیسم اسلامی» (که مثلاً در ایده مجاهدین خلق در ایران مشاهده می‌شد) مطرح شود، نشنیدم.

وجود جنبش ملی زنان وابسته به حزب آزادی‌بخش، با توجه به وجود سازمان ملی زنان، هنوز ارزیابی در مورد میزان استقلال و نوآوری‌های آتی اتحادیه ملی زنان اریتره زودرس خواهد بود. این سؤال وجود دارد که آیا زنان و فمینیست‌ها از طریق نفوذ و رخنه در توده‌ها و یا سازمان‌های مختلط جنسیتی و با تضعیف جنبه تبعیض‌های جنسی آنها کارآمدتر خواهند شد یا این‌که آنان ضرورتاً باید مستقل بمانند؟ و همچنین این‌که آیا دوره پس از جنگ رهایی بخش، زمان آن است که جنبش زنان برای مدتی جدا از جنبش ملی به فعالیت پردازد؟

اتحادیه ملی زنان اریتره فارغ از حوزه مبارزه با بیسوادی و ایجاد تعاونی‌ها، چه نوآوری‌های داشته و کارشان تا چه حدی به تساوی در مناطق مختلف توزیع شده است؟ کار آنان در زمینه تدوین قوانین مالکیت بر زمین به نفع زنان قابل ستایش بوده است، چنان‌که در زمینه انتخابات نیز چنین بود.

پرسش دیگر این است که تا چه حد موجودیت سایر سازمان‌های زنان از سوی دولت یا اتحادیه ملی زنان اریتره مورد تشویق و یا اصولاً مجاز بوده است؛ و این که آیا مسائل و جنبش زنان بعضاً به واسطه «تفکر توسعه‌ای» چنان محدود تعریف شده‌باشد که همه چیز را به حد توسعه و در نتیجه پروژه‌های درآمدزا تقلیل دهد. آیا در شرایط اریتره، این نیاز وجود دارد که یک جنبش زنان ایجاد شود که منبعث از ساختارهای بومی مثلاً فرهنگ و شبکه‌های مردمی زنان و مبارزاتشان را در مقام کارگر بوده و آن را دچار دگرگونی کند.

اتحادیه ملی زنان اریتره، اگر چه غالباً از زنان رزمنده تشکیل می‌شود، به یک مؤسسه تبدیل شده، یعنی به یک بوروکراسی دیگری که بیش از حد توانش مسئولیت پذیرفته و با این وجود در تقسیم آن با دیگر مؤسسات و یا نمایندگی‌ها خودپسندانه عمل می‌کند. با توجه به موفقیت انحصاری و مصادره‌ای اتحادیه ملی زنان اریتره (که هر چیز مربوط به زنان به آنها ارجاع داده می‌شود) نیاز به دیگر مؤسسات و سازمان‌های زنان وجود دارد - مثلاً ضرورت بخش کارگری در این سازمان‌ها مشاهده می‌شود. با این حال، اتحادیه ملی زنان اریتره تمامی موضوعات و مسائل زنان را به انحصار خود درآورده، و آنها را بنا به شیوه خاص خود تعریف می‌کند و به احتمال زیاد سایر سازمان‌های متعهد علاقمند به کار در حوزه جنسیتی را تضعیف و یا غصب می‌کند. یکی از این سازمان‌های متعهد به عنوان نمونه (BANA) که برای ایجاد تعاونی در میان رزمندگان زن پس از جنگ طراحی و تأسیس شده بود را به شدت تضعیف کردند که به سختی به حیات‌اش ادامه می‌داد. روابط میان واحد جنسیتی میتیاس یعنی سازمان رزمندگان پس از جنگ و اتحاد ملی زنان اریتره به نظر نمی‌رسد که از نوع مساعدت و با روحیه یاری‌رسان باشد. هماهنگی میان این مراکز فعالیت در حوزه زنان و جنسیت در ارتباط با ادارات دولتی به خاطر ایجاد، بدگمانی و رقابت برای منابع دولتی و نگرانی‌های نظیر آن، یا بسیار کم است یا اصلاً وجود ندارد. شاخه دختران/ زنان اتحادیه ملی جوانان و دانشجویان اریتره، به وسیله اتحادیه ملی زنان اریتره تضعیف شد و سرانجام از هم فروپاشید. من با فردی مصاحبه کردم که برای مدت کوتاهی عضو شاخه دختران و زنان اتحادیه بود، او گزارشی به من نشان داد که سازمان درباره زنان اریتره منتشر کرده بود و از من خواست که آن را به هیچ یک از اعضای اتحادیه ملی زنان اریتره نشان ندهم.<sup>۱۳</sup> اینها به هیچ وجه نشانه مثبتی به نظر نمی‌رسیدند، اما گویای آن است که از دیوانسالاری اتحادیه و دیگر سازمان‌های دولتی و نیمه‌دولتی تبعیت می‌کنند. وقتی رزمنده‌ای - چه مرد و چه زن - از دید توده‌ها شبیه دیگر افراد اداری و بوروکرات به نظر برسد - یعنی کسی که می‌تواند با تکان دادن سر و یا با نوک قلمش آینده یک دهقان یا یک فرد از طبقه کارگر را تعیین کند - در آن صورت آن روحیه و یگانگی‌ای که با آن همه پشتکار در

میدان رزم پرورش داده شده بود، از هم فرو می‌باشد. آنها دیگر در پناهگاه‌ها با هم زندگی نمی‌کنند. آنان دیگر در کنار هم نمی‌جنگند و نمی‌میرند. اکنون دیگر، یکی از آنها برای سایرین تصمیم می‌گیرد. تنگنای دشوار و عظیم که در هر انقلاب و از فردای آن انقلاب رخ می‌دهد.

**نماینده‌گی سیاسی:** به رغم همه تساوی‌طلبی‌های موجود در جبهه مبارزه، زنان معدودی در رده‌های بالا و پست‌های تصمیم‌گیری وجود داشتند، و این امر در دوران پس از مبارزات رهایی بخش نیز وجود دارد.

اعضای اتحادیه به رغم هشدار در حمایت‌ها و داد سخن دادن‌های ظاهری در مورد حقوق زنان اذعان کرد که «قبل از کنفرانس جهانی زن در پکن زنان [اریتره] ۲۱ درصد از نمایندگی در دولت موقت را به خود تخصیص داده بودند. این میزان به مراتب بیش از بسیاری از کشورهای صنعتی نظیر ایالات متحده...» است.<sup>۱۴</sup> به هر صورت آیا این ۲۱ درصد یک میزان رضایتبخش است؟ اگر بنا بر یک برنامه‌ریزی نیمی از مسلمانان در رده‌های بالای دولت حضور می‌داشتند، اختصاص نمایندگی به نیمی از زنان غیرممکن بود؟ بین این دو ادعا، یعنی «نادیده گرفتن جنسیت» و اقدامات مثبت، نوعی تنش وجود دارد. انتخابات ۱۹۹۷ که بیش از این، مورد بحث قرار گرفت این امیدواری را به وجود آورد که زنان ممکن است در سطوح پایین اجتماعی و منطقه‌ای خوب عمل کنند. قدرت در این سطح ممکن است حتی چشمگیرتر از نمایندگی زنان در یک سطح ملی باشد، بدین معنا که بینش نسبت به مسائل زنان و جنسیت در میان مردم عادی و از پایه رشد و تقویت می‌شود.

همان‌طور که می‌دانیم، نمادها و انگاره‌ها در توسعه و شکل‌گیری یک ملت جدید اهمیت و نقش بسزایی دارند. زنان اغلب در ساختن این انگاره‌های ملی و یا ساخت مضامین نقش محوری دارند. زنان مبارز جبهه آزادی‌بخش شروع به ساختن انگاره‌های جنسیتی مثبت کرده بودند. آنان از نظر خودشان و از دید دیگران به عنوان نخبگان سیاسی و تحصیل کرده در شهرها و به عنوان الگویی برای زنان آزاد نگریسته می‌شدند. زنان رزمنده به صورت قهرمان، نماد آشنایی در اریتره آزاد شده درآمدند. اما آیا این تصور نمادین از زن رزمنده، به یک موقعیت آزادی‌بخش واقعی و پایدار برای زنان تبدیل شد؟

### نتیجه‌گیری

جنبش جبهه آزادی‌بخش خلق اریتره جنبش نویدبخشی است. اگر چه آغازگران آن مردانی بودند که تازه بعدها پیوستن زنان را لازم و ضروری دیدند. اما زنان خود وادار به مبارزه شدند و به واسطه تنگنایی که زنان خود در آن گرفتار می‌آمدند، به سمت دفاع از خود و خانواده خود سوق پیدا

می‌کردند (یعنی در شرایط خانه‌ها و روستاهای ویران شده، کودکان شکنجه شده و به قتل رسیده و نابودی خانواده و نیز سرکوب شدنشان در جایگاه زن در جامعه)، به همین دلیل زنان بیشماری در اریتره برای گریز از ستم حاکم در خانه و خانواده - و حتی با فرار - به آغوش جبهه آزادی‌بخش پیوستند و آزادی‌شان را در آن یافتند و به میثاق‌های جنبش پایبند ماندند. اما این که تا چه حد می‌توان آرمان‌های سنگر را در جامعه مدنی حفظ کرد - و با این امیدواری ارتقایشان داد - برای خود پرسشی است.

در مجموع به نظر می‌رسد که جنبش آزادی‌بخش و مردم اریتره، درس‌های زیادی از جنبش‌های رهایی‌بخش‌شان آموختند و آن را به کار گرفتند. به علاوه به نظر منطقی می‌رسد که فعالیت جبهه آزادی‌بخش در زمینه مسائل شخصی، خانوادگی و جنسیتی، حتی در درون یک جامعه محافظه‌کار سنی، با واقعیت‌های این سی و چند ساله اریتره مداومت داشته باشد. در اینجا باز هم گفته‌های زن رزمنده‌ای را که در ابتدا آوردم تکرار می‌کنم - زنی که تازه از جنگ آمده و با مبلغی معادل ۵۰۰ دلار برای آغاز زندگی جدیدی یکی از تکان‌دهنده‌ترین سخنان را از مصاحبه‌ها می‌گوید: «از ابتدای ورود دوباره به جامعه (مدنی)، دریافتیم که ما به رهایی رسیده‌ایم اما آزاد نیستیم. در جبهه ما هنوز به رهایی نرسیده بودیم، اما آزاد بودیم».



این امر برای حزبی چون جنبش آزادی‌بخش و همتایان غیرنظامی‌اش گذشتن از مسیر جبهه آزادی‌بخش - سازمانی که در جهت تواناسازی گروه‌های محروم و آسیب‌پذیر (مانند زنان، دهقانان، مسلمانان و کارگران) فعالیت می‌کرد- و رسیدن به نقش یک دولت که وظیفه‌اش کنترل و مدیریت همین افراد است، چه معنایی دارد؟ نخبگانی که به عنوان «رزمنده» وارد مبارزه شده بودند، اکنون نخبه باز می‌گشتند و دهقانان با مواردی استثناء دوباره به نقش دهقانی‌شان بازمی‌گشتند.

اما در مورد زنان، ما با یک چشم‌انداز فراگیر مواجهیم. اگر آن گونه باشد که بسیاری از رزمندگان زن دهقان، کوچرو و فقیر، از بازگشت به شهرها و قریه‌های بومی‌شان سرباز زنند و ترجیح دهند که در پایتخت لیبرال‌ترشان در اسمره باقی بمانند، این نتیجه را در ذهن القا می‌کند که روش جبهه آزادی‌بخش در تغییر و دگرگونی فردی موفق‌تر از دگرگونی اجتماعی بوده است. و اما درباره دختر بچه‌های انقلاب، چه انتظاری می‌توان از آنان داشت؟

### سخن پایانی

در سال ۱۹۹۸، اریتره یک بار دیگر با اتیوپی وارد جنگ شد، و این جنگ تا زمان نوشتن این ستور ادامه دارد. خیلی زود است که بپرسیم آیا وضعیت زنان نسبت به مناقشه قبل تغییر کرده‌است یا خیر؟ و یا افرادی که اکنون در دولت اریتره قدرت را در دست دارند، به این ارزیابی برسند که برابری طلبی گذشته زنان در دوران مبارزه، قابل تسری به زندگی عادی و روزمره نیست، از بحران نظامی جاری سوء استفاده کرده و به عقب‌نشینی از ایدئولوژی جبهه آزادی‌بخش، میل کنند؟

دشمن همان است. اما این بار، دولت آن دشمن (و نیز ترکیب قومی‌اش) تغییر کرده است. اریتره خود را در پنهان‌کاری پوشیده نگاه داشته است. به این دلیل دانستن این نکته امکان‌پذیر نیست که آیا تعداد مشابهی از زنان به میدان مبارزه جدید فراخوانده شده‌اند، و آیا اگر رفتن به میدان جنگ، راهی برای کاستن از مشکل بیکاری مردان باشد، بنابراین تا زمانی که به زنان نیاز نباشد، آنان را به جنگ فرا نخوانند؟ پس از تجربه زندگی مدنی و دستاوردی که می‌تواند برای زنان داشته باشد آیا زنان رزمنده همان شوق و دلچسپی را که در جنگ سال‌های آخر ۱۹۹۰ از خود نشان دادند، خواهند داشت؟ در این مقطع از تحقیق، ظهور نظامی‌گری تنها به پرسش‌ها و ابهامات جدیدی را دامن زده است.

- \* این مقاله ترجمه‌ای است از  
"Frontline Feminisms, Women, War, and Resistance," in *The Soldier and The State*, Garland Publishing, Inc., New York 2000.
۱. اصطلاح «رزمنده» به اعضاء جبهه آزادیبخش خلق اریتره اطلاق می‌گردد.
  ۲. در فاصله تحقیق میدانی‌ام و نگارش این رساله، مجدداً بین اریتره و اتیوپی جنگ در گرفت.
  3. Maxine Molyeaux, "Mobilization Without Emancipation? Women's interests, the State, and Revolution in Nicaragua." *Feminist Studies* 11, no.2 (1985): 54.
  ۴. HAMADE: اتحادیه ملی زنان اریتره
  ۵. این ارقام عمدتاً از منابع مطبوعاتی اتخاذ شده است مانند:  
Lori Grinker, "The Main Force": Women in Eritrea," *Ms.*, Vol.2, No.6 (1992), p. 47; and James C. McKinley, "Asmara Journal: In Peace, Warrior Women Rank Low." *New York Times International* (4 May 1996), p.4; "Eritrea's Women Fighters Long for Equality of War," *The Guardian* (9 May 1996); and many others.
  ۶. برخی از اطلاعات مربوط به ساختار سیاسی و فعالیت‌های واحدهای رزمنده را از طریق مصاحبه با تعدادی از زنان رزمنده کسب کرده‌ام.
  7. Don Connell, *Christian Science Monitor* (November 30, 1994), p. 10.
  ۸. هر چند که دسترسی به منابع اصلی داشتم ولی در اینجا از منبع زیر استفاده کردم:  
Wilson, *ibid.*, especially appendixes 5, 6a, and 6B:
  9. Wilson, *ibid.*, Appendix 6b, pp. 194-197; reference to Kollantai is from Barbara Clements, *Bolshevik Feminist: The Life of Aleksandra Kollantai* (Bloomington: University of Indiana, 1979), especially Chapter 10, "Winged Eros," pp. 225-21
  10. "Big Voter Turnout Reported in Election for Regional Assembly," *Eritrea Profile*, Vol.3, No. 44 (11 January 1997), p. 1.
  ۱۱. در زمان مصاحبه (ژوئیه ۱۹۹۶) با سه نفر از کمیسیون قانون اساسی یک متن «نهایی» در آستانه انتشار قرار داشت.
  ۱۲. پائولو فریره معتقد بود که یک آموزش واقعاً رهایی بخش مستلزم مشارکت آموزگاران با دانش‌آموزان است: بنگرید به:  
*Pedagogy of the Oppressed* (New York: Seaview, 1971)
  ۱۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:  
National Union of Eritrean Youth and Student, "An Overview on NUEYS Background, Objectives, Organizational Information and Activities" (Asmara: NUEYS, 1996).
  14. National Union of Eritrean Youth and Students, "Women in Eritrea," *ibid.*, p.2.



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال ملی علوم انسانی